

مرغ کوچولوی قرمز آخرین تکه‌ی خوش مزه‌ی نانش را خورده بود.

دمنوش علف‌مرغی را نوشیده و چرت کوتاهی هم زده بود.

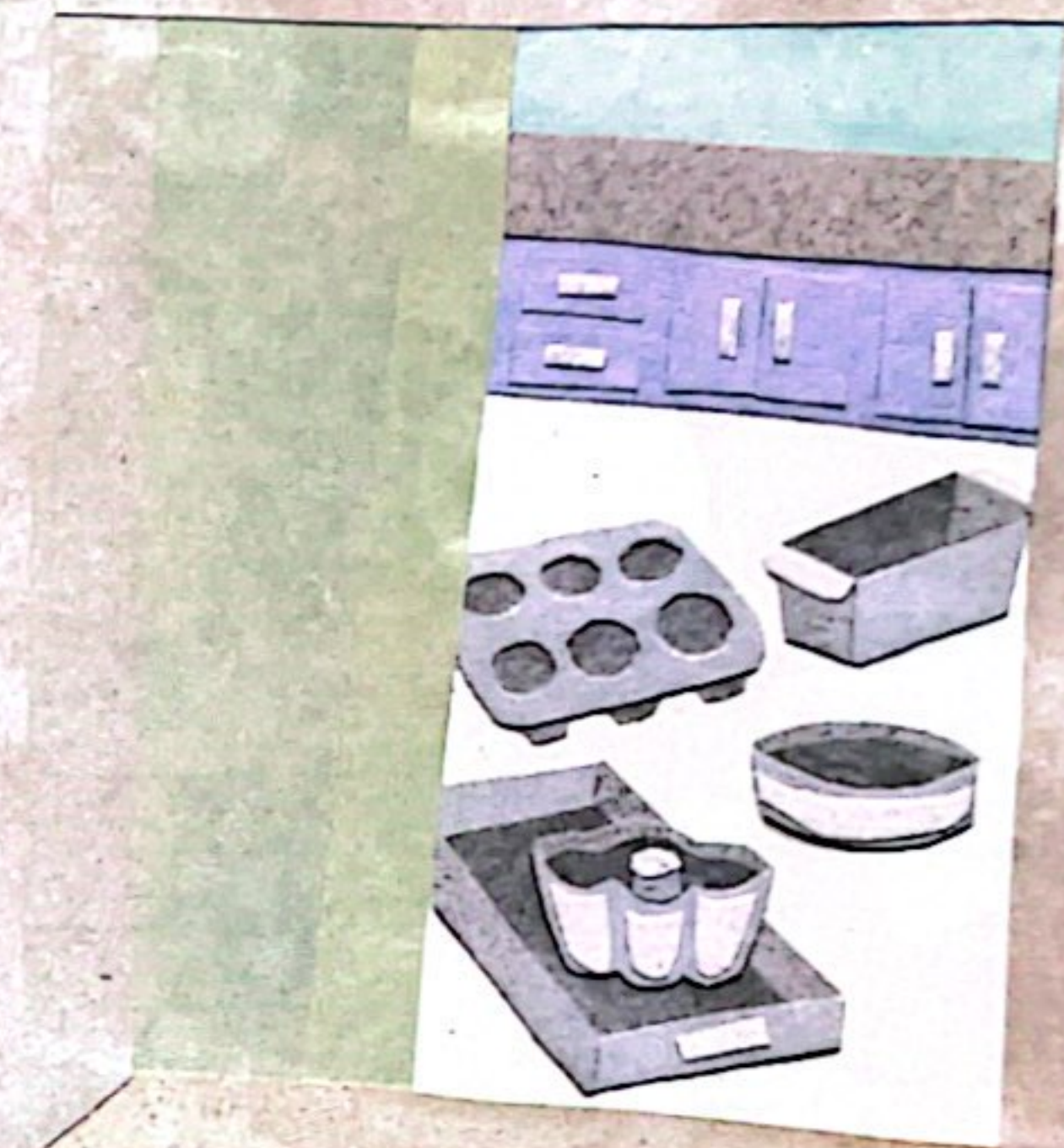
حالا دوباره گرسنه‌اش شده بود.

برای همین قفسه‌ی خوراکی‌هایش را واریسی کرد تا قوطی سس گوجه را پیدا کند.

مرغ کوچولوی قرمز با خودش گفت،

"چطور است یک پیترزای خوش مزه درست کنم؟"





او قفسه‌ی ظرف‌ها را زیرورو کرد.

آنجا قالب نان، قالب کیک، ماهیتابه و همه نوع ظرفی بود.

اما حتی یکی از آنها هم بزرگ و گرد و صاف نبود.

با خودش گفت، "قد قد قدا، قالب پیترامی خواستم‌ها!"

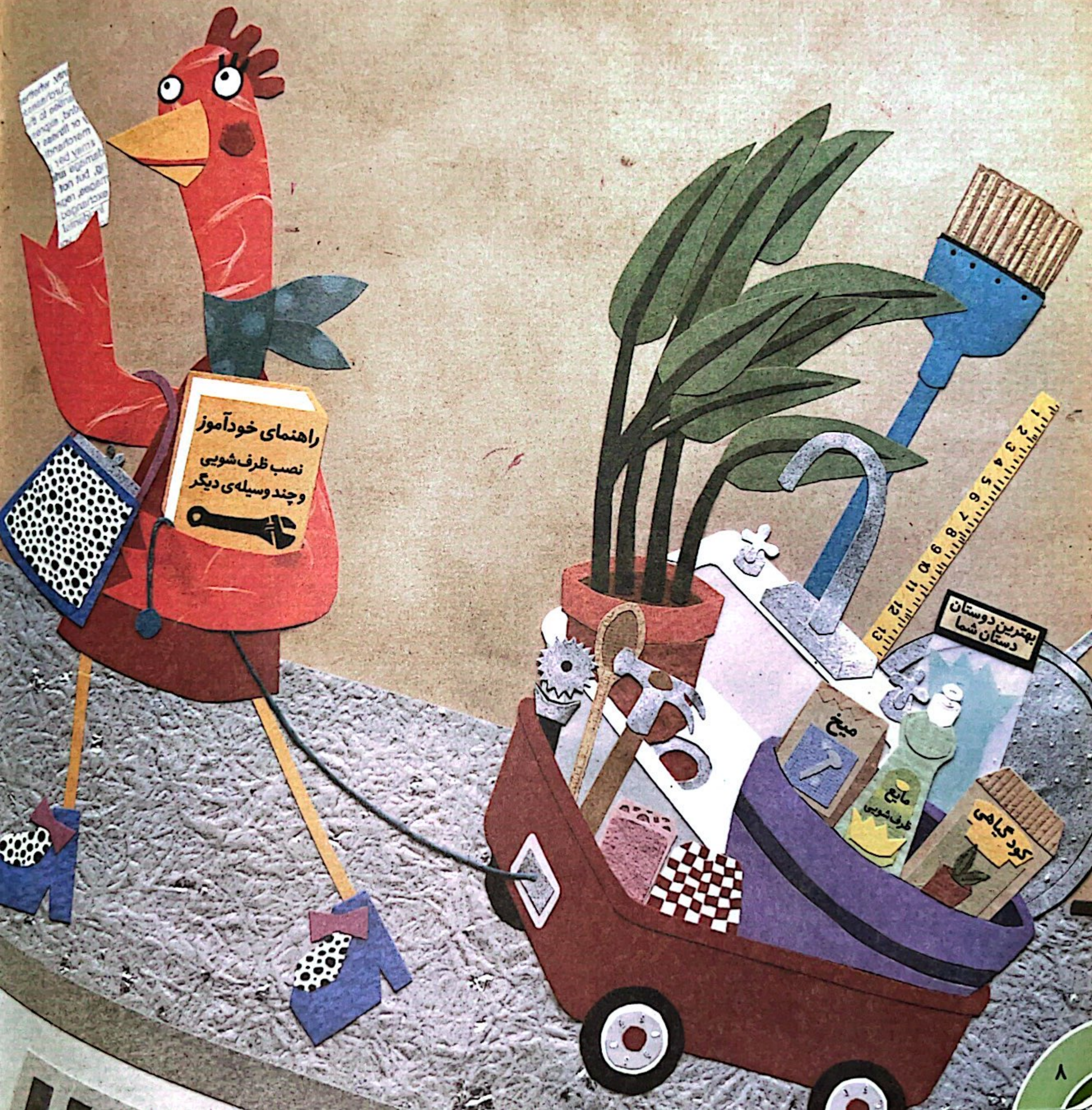
مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و با صدای بلند گفت:

«صبح به خیر! کسی قالب پیترامی دارد؟»

اردی گفت: «من ندارم.»

سگ گفت: «من ندارم.»

گربه گفت: «من هم ندارم.»



مرغ کوچولوی قرمز گفت:

«خب خب خب، خودم می روم و یکی می خرم.»

پس به فروشگاه رفت و یک قالب پیتزا،

یک کاسه ی بزرگ، یک کارد پیتزا

و چند چیز دیگر خرید.

وقتی به خانه رسید. در قفسه مواد خوراکی را باز کرد.

مرغ کوچولوی قرمز انواع حبوبات و برنج را دید.

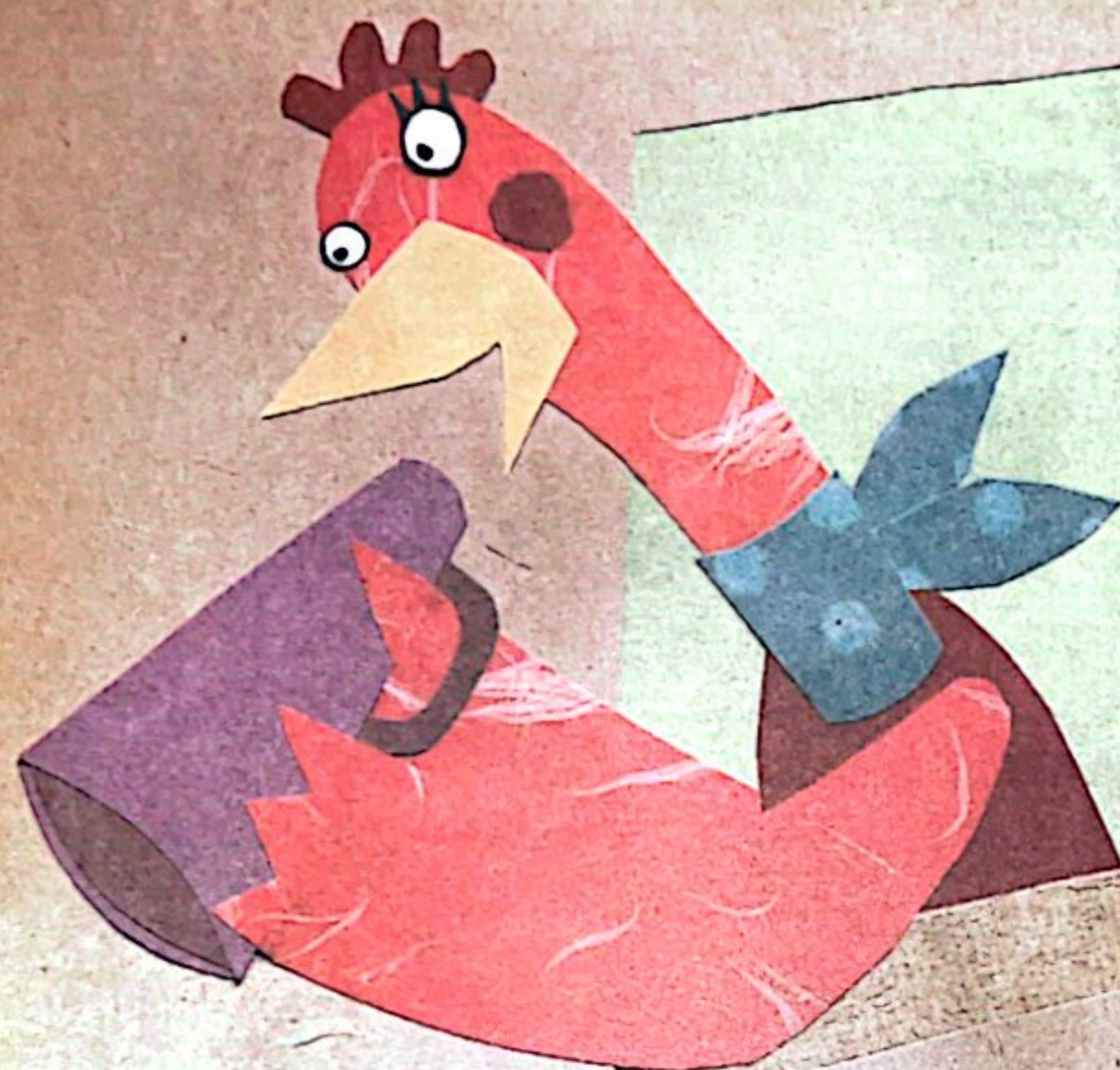
شکر و ادویه جات را دید.

مرباها و عسل ها را هم دید.

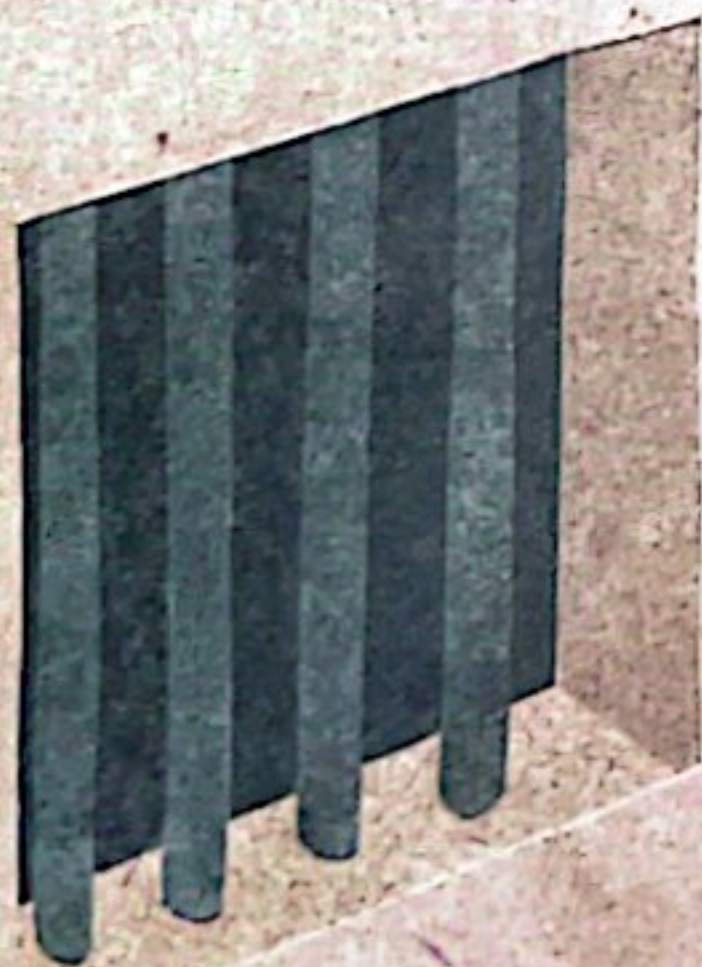
و حتی ترشی بادمجان را دید. اما هیچ پاکت آردی ندید.

"قد قد قدا، یک کمی آرد می خواستم ها."





مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:
«سلام. کسی نمی‌رود مغازه برای من آرد بخرد؟»





سگ گفت: «من هم نمی روم.»



اردی گفت: «من نمی روم.»

گربه گفت: «من نمی روم.»



مرغ کوچولوی قرمز گفت:

«خب خب خب، خودم می روم و آرد می خرم.»

و بعد به مغازه رفت و آرد، نمک، روغن

و چند چیز دیگر خرید.





وقتی به خانه رسید، در یخچال را باز کرد و گفت،

"قدقد قدا، پنیر خامه‌ای داریم، پنیر کپکی داریم.

پنیر ورقه‌ای داریم، پنیر صبحانه داریم... اما پنیر پیتزا نداریم!" پس...

مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ببخشیدها. کسی می‌رود مغازه برای من پنیر پیتزا بخرد؟»



اردی گفت: «من نمی روم.»

سگ گفت: «من هم نمی روم.»

گربه گفت: «من هم نمی روم.»



بعد مرغ کوچولوی قرمز به مغازه رفت

و پنیر پیتزا، پیرونی و زیتون سیاه خرید.

کمی هم قارچ و پیاز و سیر و یک قوطی تن ماهی

و چند چیز دیگر خرید.

اما ترشی پادمجان نخرید.



وقتی به خانه رسید، پیش بندش را پوشید.

سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ظهر به خیر. کسی در تهیه‌ی خمیر پیتزا به من کمک می‌کند؟»

اردی گفت: «من نمی‌کنم.»

سگ گفت: «من نمی‌کنم.»

گربه گفت: «من هم نمی‌کنم.»

مرغ کوچولوی قرمز گفت:

«خب‌خب‌خب، خودم درستش می‌کنم.»





بعد آرد و چیزهای دیگری درون کاسه‌ی بزرگش ریخت و آنها را هم زد

و مخلوط کرد و مخلوط کرد و ورز داد و ورز داد و پا مشت به آن ضربه زد

تا اینکه خمیری به اندازه‌ی یک توپ بزرگ درست شد.



وقتی خمیر پیتزا آماده شد،

مرغ کوچولوی قرمز از خوشحالی آن را بالا انداخت

و دوباره گرفت و بعد داخل قالب پیتزا گذاشت.



مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ببخشیدها. کسی توی آماده کردن مواد پیتزا

به من کمک می کند؟»

اردی گفت: «من نمی کنم.»

سگ گفت: «من نمی کنم.»

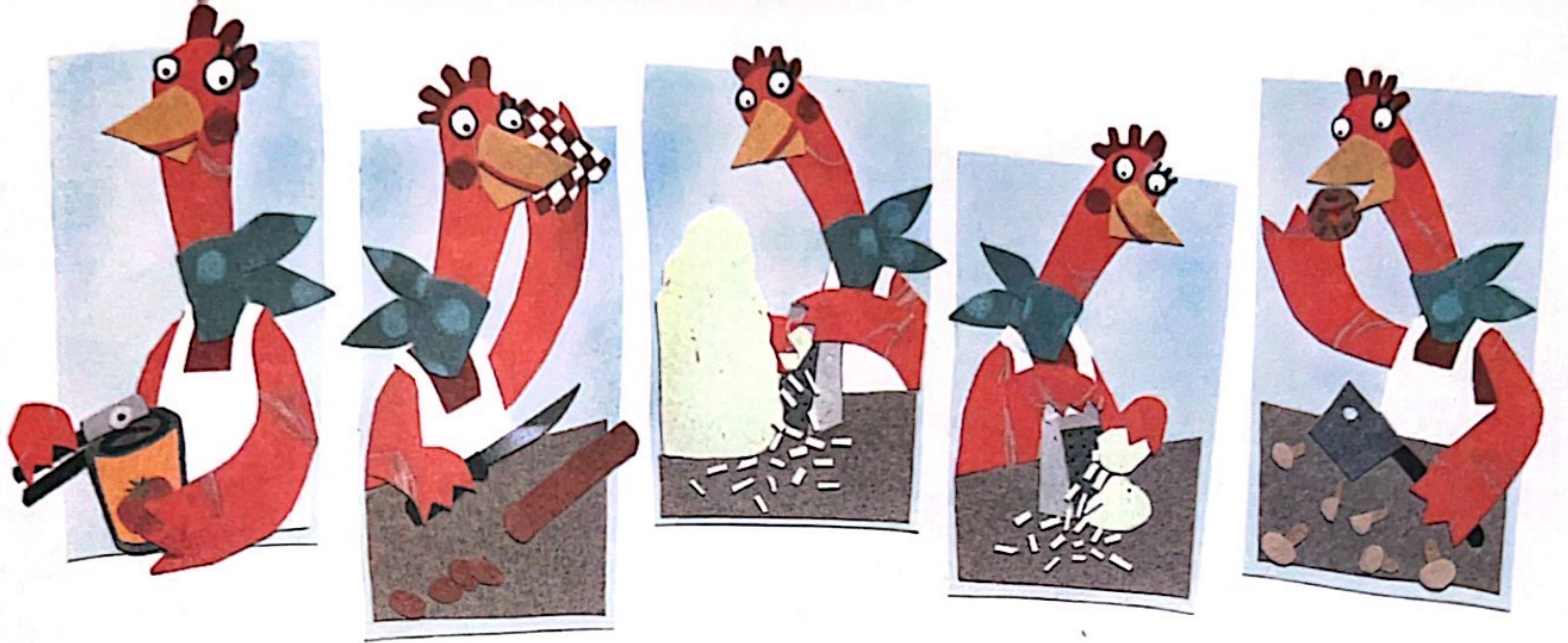
گربه گفت: «من هم نمی کنم.»





مرغ کوچولوی قرمز گفت:
«خب خب خب، خودم درستش می کنم.»





بعد مرغ کوچولو مواد پیتزا را خرد کرد و رنده کرد و رنده کرد و حلقه حلقه کرد.

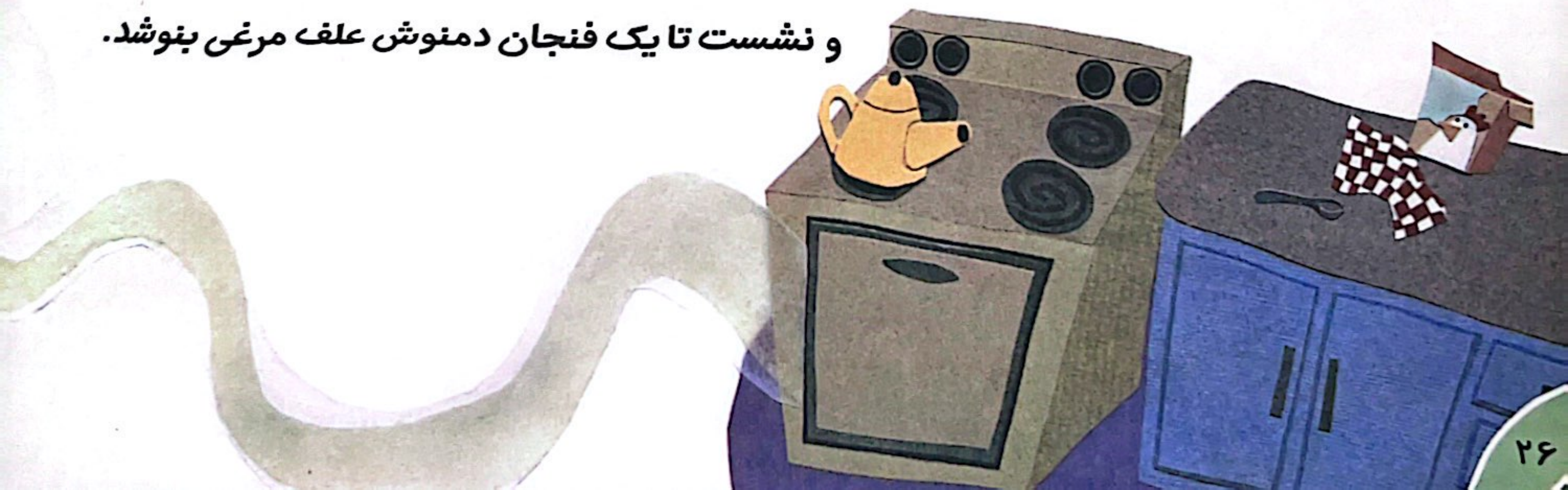
بعد در سس گوجه را باز کرد و سس را روی خمیر پیتزا مالید. روی سس، کمی پنیر رنده شده،

کمی پیرونی حلقه شده، کمی زیتون خرد شده، کمی قارچ، کمی پیاز، کمی سیر، کمی تن ماهی

و چند چیز دیگر گذاشت. اما ترشی بادمجان نگذاشت.

مرغ کوچولوی قرمز به پیتزایش نگاه کرد. کاملاً آماده به نظر می رسید، آن را درون فر گذاشت

و نشست تا یک فنجان دمنوش علف مرغی بنوشد.





خیلی زود بوی دلپذیری از فریرون آمد. اتاق را پر کرد و از پنجره بیرون رفت.
مرغ کوچولوی قرمز با خودش فکر کرد، "حتماً پیترزای خوش مزه ام آماده شده."

پیتزا عالی بود. اما کوچک نبود!





مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:
«عصر به خیر. کسی پیترزا میل دارد؟»



حدس بزنید اردک چی گفت؟
حدس بزنید سگ چی گفت؟
حدس بزنید گربه چی گفت؟

همگی گفتند: «بله! البته..»



(اما گربه بیشتر مواد روی پیتزای سهم خودش را کنار زد.)

وقتی پیتزا تمام شد، مرغ کوچولوی قرمزیک فنجان دیگر دمنوش علف مرغی

برای خودش درست کرد.



بعد از دوستانش پرسید:

«کسی در شستن ظرف‌ها به من کمک می‌کند؟»

حالا حدس بزنید

اردی، سگ و گربه چه جوابی دادند؟







و آنها با هم ظرف های کثیف را شستند.

مایع
رف شو



چطور است برای خودم یک پیتزای کوچک و خوش مزه درست کنم؟

متأسفانه مرغ کوچولوی قرمز مواد لازم را برای پختن پیتزا ندارد



و سر دوستانش هم آن قدر شلوغ است که نمی توانند به او کمک کنند.



بنابراین خودش دست به کار می شود.



اول برای خرید قالب پیتزا به فروشگاه می رود و بعد برای خرید مواد پیتزا

به مغازه می رود و بعد به آشپزخانه برمی گردد و پیتزا را آماده می کند.

اما وقتی بوی پیتزا توی فضا می پیچید دوستان مرغ کوچولوی قرمز ظاهراً دیگر کاری ندارند

و در خوردن پیتزا با او شریک می شوند.





اما بعد از خوردن، هر کدام برای کمک به مرغ کوچولوی قرمز راهی پیدا می کنند.